



International Rights and Obligations of Governments Resulting from Revolution: With a View on Islamic Awakening

Received: 06/02/2017; Accepted: 03/07/2017

Seyed Yaser Ziaee¹

Abstract

Revolution or insurrection as a social phenomenon has been the subject of international law in some respects. Although revolution and suppression of revolution is not prohibited in international law, in certain forms of government including those based on colonialism, occupation and apartheid, the people's uprising is recognized. An old and unstable stream is evident in the practice of some states as to the recognition of illegitimacy of governments breaching human rights and humanitarian laws and undemocratic governments. The revolutionist movement may be recognized as a belligerent, the representative of the people or a government in exile. In case of being premature and against de jure recognition of the central government, this recognition would be amounted to interference in internal affairs of the state. Becoming successful, the revolution would be faced with the subject of succession to international treaties, international debts and international responsibility. While less doubt exists regarding the succession of governments resulting from revolution to international treaties and international responsibility, there are different practices and views over the succession to international debts. In the event of unsuccessfulness of the revolution, international responsibility of revolutionists would not be transmitted to the central government on the ground of *force majeure*. In the revolutions occurred in the region called Islamic Awakening in countries such as Tunisia, Egypt, Libya, Bahrain, Syria and Yemen, there is no practice supportive of the doctrine of illegitimacy of undemocratic regimes. As with succession, only the practice of Libyan revolution in support of doctrine of no-obligation in odious debts could be seen..

Keywords: Revolution, Insurrection, Succession, Recognition, Islamic Awakening.

¹Associate Professor, Department of International Law, Faculty of Law, University of Qom;
Email: yaserziaee@gmail.com



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

حقوق و تعهدات بین‌المللی حکومت‌های ناشی از انقلاب: با مخابی به بیداری اسلامی

سید یاسر ضیایی^۱

تاریخ دریافت ۹۵/۱۱/۱۸ - تاریخ پذیرش ۹۶/۰۴/۱۲

چکیده

انقلاب یا شورش به عنوان یک پدیده‌ی اجتماعی از جهاتی موضوع حقوق بین‌الملل بوده است. هرچند انقلاب و سرکوب انقلاب در حقوق بین‌الملل ممنوع نشده است، اما در برخی از اشکال حکومت نظیر حکومت استعمارگر، حکومت اشغال‌گر و حکومت نژادپرست خیزش مردم به رسمیت شناخته شده است. جریانی قدیمی و متزلزل در نامشروع دانستن حکومت‌های ناقض حقوق بشر و بشردوستانه و حکومت‌های غیر مردم‌سالار نیز در عملکرد برخی دولت‌ها مشهود بوده است. جنبش انقلابی در جریان خیزش ممکن است به عنوان طرف مخاصمه، نماینده‌ی مردم یا حکومت در تبعید به رسمیت شناخته شود. چنانچه این شناسایی زود هنگام و مغایر با شناسایی دژوره حکومت مرکزی باشد، مداخله در امور داخلی دولت محسوب می‌شود. انقلاب در صورت موفقیت با موضوع جانشینی بر معاهدات بین‌المللی، دیون بین‌المللی و مسئولیت بین‌المللی مواجه می‌شود. در حالی که در جانشینی حکومت ناشی از انقلاب بر معاهدات بین‌المللی و مسئولیت بین‌المللی تردید کمتری وجود دارد؛ در جانشینی بر دیون بین‌المللی اختلاف رویه و دیدگاه وجود دارد. در صورت عدم موفقیت انقلاب، مسئولیت بین‌المللی انقلابیون به استناد فورس ماژور به حکومت مرکزی منتقل نخواهد شد. در انقلاب‌هایی که در منطقه با عنوان بیداری اسلامی در کشورهای تونس، مصر، لیبی، بحرین، سوریه و یمن به وقوع پیوسته‌اند، جز در وضعیت لیبی، رویه‌ای در تقویت دکترین عدم مشروعیت حکومت غیرمردم‌سالار مشاهده نمی‌شود. در خصوص جانشینی نیز صرفاً رویه‌ی انقلاب لیبی در تقویت دکترین عدم تعهد در دیون منفور قابل مشاهده است.

واژگان کلیدی: انقلاب، شورش، جانشینی، شناسایی، بیداری اسلامی





مقدمه

اصلی‌ترین بازیگران روابط بین‌المللی دولت-ملت‌هایی هستند که بر اساس ایده‌ی حاکمیت‌های مستقل و شناسایی‌شده‌ی بر جای مانده از دوران صلح وستفاليا پایه‌گذاری شده‌اند به نحوی که امروزه نزدیک به دویست کشور با این تعریف شکل گرفته‌اند. شرایط کشور بودن^۱ در این نظام حقوقی عبارت از سرزمین، جمعیت و حاکمیت است. برخی حقوق‌دانان شرط «شناسایی» را نیز برای کشور بودن یک موجودیت لازم می‌شمارند که به این نظریه، نظریه «شناسایی تأسیسی»^۲ گفته می‌شود.

«حاکمیت»^۳ به معنای اعمال اقتدار مؤثر بر سرزمین^۴ است که امری عینی می‌باشد. حاکمیت باید توسط مردم همان سرزمین اعمال شود که از آن با عنوان «حق تعیین سرنوشت مردم» یاد می‌شود. این حق در قطعنامه‌های مختلف مجمع عمومی سازمان ملل متحد^۵ و همین‌طور در مواد (۱) مشترک میان میثاق حقوق مدنی و سیاسی و میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بیان شده است. در این اسناد حاکمیت از سوی «اشغالگر» و «استعمارگر» که با عبارات مختلفی بیان شده است، ناقض حق تعیین سرنوشت و نامشروع تلقی شده است. قضایای تیمور شرقی و صحرای غربی در دیوان بین‌المللی دادگستری در محکومیت «حکومت استعمارگر» و قضایای افریقای جنوب غربی (نامیبیا) و دیوار حائل در دیوان بین‌المللی دادگستری و محکومیت «حکومت اشغالگر» در قضایایی مانند اشغال فلسطین،

^۱Statehood

^۲Constitutive Recognition Theory

^۳sovereignty

^۴effectivity

^۵ Declaration on the Granting of Independence to Colonial Countries and Peoples, 14th December 1960 (UN Doc A/RES/1514(XV)); Universal realization of the right of peoples to self-determination A/RES/47/83 December 1992

^۶ Colonial, foreign and alien domination A/RES/1514(XV) (1960); colonial and foreign domination and alien subjugation A/RES/37/43 (1982); alien subjugation, domination and exploitation A/RES/47/83 (1992).





کویت، آنگولا، زامبیا، عراق و کریمه در شورای امنیت و مجمع عمومی سازمان ملل متحد مؤید این رویکرد است.

«حکومت»^۱ به معنای چگونگی اعمال حاکمیت است که امری ذهنی می‌باشد. هرچند در نگرش فلسفی و در برخی نظام‌های حقوقی داخلی شیوه‌هایی از اعمال حکومت ممنوع گردید، اما ماهیت حکومت اصولاً مورد توجه حقوق بین‌الملل نبود. با این حال قضایایی در رویه سازمان ملل متحد مؤید نامشروع بودن «حکومت نژادپرست» است.^۲ در سال‌های اخیر رویه‌ای در عدم مشروعیت «حکومت‌های ناقض سیستماتیک حقوق بشر و بشردوستانه» نیز در حال شکل‌گیری بوده است. قضایایی در شورای امنیت از جمله رویه‌های مؤید این رویکرد بوده‌اند.

همچنین جریانی وجود دارد تا حقوق بین‌الملل بیش از پیش به ماهیت حکومت‌ها وارد شود و در این مرحله «حکومت‌های غیرمردم‌سالار» را نامشروع بداند.^۳ این رویکرد در واقع تعمیم مفهوم حق تعیین سرنوشت از موارد استعمار، اشغال، نژادپرستی و نقض حقوق بشر به مردم‌سالاری است. تثبیت این اندیشه می‌تواند به عدم شناسایی حکومت‌های مستقر، شناسایی زودرس انقلاب‌ها و حتی مداخله‌ی نظامی در حمایت از انقلاب‌ها بیانجامد. اتفاقی که در سال‌های اخیر در جریان انقلاب‌های منطقه‌ی غرب آسیا و شمال آفریقا شاهد بوده‌ایم. انقلاب‌های منطقه‌ی مذکور با ویژگی‌های «بیداری اسلامی» (استکبار/استبداد ستیزی، مردمی بودن و اسلامی بودن)^۴ در سال‌های اخیر از تونس آغاز شد و سپس به کشورهای مصر، لیبی،

^۱government

^۲ برخلاف دو وضعیت استعمار و اشغال نظامی، مسئولیت بین‌المللی در حکومت نژادپرست به همان دولت منتسب می‌شود. لذا وجه فارق میان «حاکمیت» نامشروع و «حکومت» نامشروع در همین شکل‌گیری شخصیت حقوقی مستقل در وضعیت حکومت نامشروع است. رهایی از حاکمیت نامشروع را باید در زمره‌ی حق تعیین سرنوشت خارجی (جدایی) و رهایی از حکومت نامشروع را در زمره‌ی حق تعیین سرنوشت داخلی (انقلاب) دانست.

^۳ کمیته حقوق بشر در قضایای مختلفی مظاهری از مردم‌سالاری مانند آزادی احزاب و عدم بازداشت منتقدین دولت را از مصادیق ماده (۲۵) میثاق حقوق مدنی و سیاسی دانسته است (اسلامی و بشکار دانا، ۱۳۹۱: ۵۳).

^۴ منظور از بیداری اسلامی هوشیاری ملت‌های مسلمان پس از به خواب رفتن در دوره استعمار و انحراف حاکمان به همراه شکل‌گیری رژیم صهیونیستی در منطقه است که با انقلاب اسلامی ایران آغاز شد و با تحولات انقلابی در لبنان و افغانستان و الجزایر و فلسطین ادامه یافت. آرنولد توین بی تاریخ نگار انگلیسی قبلاً گفته بود «پان اسلامیزم خوابیده است، اما اگر مستضعفین جهان بر ضد سلطه‌ی غرب شورش کنند و تحت یک رهبری قرار گیرند، این خفته، بیدار





بحرین، سوریه و یمن نیز کشیده شد. کشورهای غربی با تعبیر این انقلاب ها به «دموکراسی خواهی» در تقویت جریان پیش گفته حرکت می کنند. هرچند رفتار گزینشی و دوگانه‌ی کشورهای غربی مانع از شکل گیری رویه‌ای منسجم و معین در این رابطه شده است.

حقوق بین الملل نسبت به سایر جریان های انقلابی بی تفاوت است. البته همان طور که ممنوعیتی در حقوق بین الملل برای «انقلاب» علیه دولت حاکم وجود ندارد، حق «مقابله یا سرکوب» نیز با توجه به اصل حاکمیت و با رعایت موازین حقوق بشر و بشردوستانه برای دولت حاکم در حقوق بین الملل پذیرفته شده است. در هر صورت انقلابیون از ابتدای حرکت انقلابی می توانند واجد شخصیت حقوقی بین المللی شوند؛ به همین جهت در ادبیات حقوق بین الملل، شورشیان^۱ اعم از انقلابیون^۲ و جدایی طلبان^۳ از تابعان منفعل حقوق بین الملل، موضوع حقوق و تعهدات بین المللی، محسوب می شوند. حکومت های ناشی از انقلاب چه در جریان شکل گیری و چه پس از موفقیت واجد حقوق و تکالیفی در موضوعات شناسایی، معاهدات بین المللی، دیون بین المللی و مسئولیت بین المللی هستند که شناخت آنها می تواند به تنظیم روابط بین المللی با این گروه ها و حکومت ها کمک نماید. این موضوعات راجع به کشورهای اسلامی که در سال های اخیر دستخوش انقلاب شدند به طور خاص قابل بررسی است.

۱. حق بر انقلاب یا حق بر سرکوب؟

حاکمیت، در هر انقلابی مقابله با سرکوب را حق خود می داند. اینکه انقلابیون در دستیابی به اهداف خود و دولت مرکزی در حفظ حاکمیت خود تا چه اندازه حق دارند لازم است مورد بررسی قرار گیرد.

خواهد شد و بانگ این شورش ممکن است در برانگیختن روح نظامی اسلام مؤثر افتد و اسلام بار دیگر برای ایفای نقش تاریخی خود قیام کند». (مرتضی شیرودی، ۱۳۸۸: ۸-۶)

^۱insurgents

^۲Revolutionists

^۳secessionists



۱-۱. حق بر انقلاب



مفهوم «حق بر انقلاب» یا «حق بر شورش» ابتدا همراه با طرح نظریه قرارداد اجتماعی^۱ و قانون اساسی گرای^۲ توسط ژان ژاک روسو مطرح شد. در این نظریه مردم حق مقاومت در برابر «دیکتاتور» را خواهند داشت (Lauritsen and Thorup, 2011: 17). جان لاک نیز معتقد بود دولت پاسدار حقوق طبیعی است و اگر حقوق طبیعی مردم شامل حق حیات، حق آزادی و حق بر مالکیت توسط دولت نقض شود، در واقع دولت با مردم وارد جنگ شده است و مردم حق انقلاب برای ایجاد حکومتی که بتواند این حقوق را تأمین کند را دارند. این تفکر از اصول «عدم ولایت» و «حکومت مشروط» در نظریه‌ی لاک نتیجه می‌شود. او معتقد بود «اقتدار سیاسی حاکمان مشروط است، لذا در صورت تخطی آنان و نادیده گرفته شدن حقوق مردم و شهروندان، این اقتدار مشروط پس گرفته می‌شود» (طاهری، ۱۳۹۳: ۱۱۵).

حق بر انقلاب بعداً در اعلامیه‌های استقلال و قوانین اساسی برخی کشورها منعکس شد. اولین سند به اعلامیه ویرجینیا مورخ ۱۲ ژوئن ۱۷۷۶ بر می‌گردد که در بند (۳) بیان می‌دارد «بهترین شکل حکومت آن است که بالاترین درجه‌ی رفاه، سعادت و امنیت را برای مردم تأمین و تضمین کند. هرگاه حکومتی توانایی تأمین و تضمین چنین حقوقی را نداشته باشد اکثریت جامعه از حق قطعی، ذاتی و دائمی برای اصلاح و تغییر و یا حتی انحلال آن به شکلی که خیر مشترک آنان تأمین شود، برخوردار است» (بیگ زاده، ۱۳۹۵: ۲۴). همچنین اعلامیه استقلال امریکا بیان می‌کند اگر حکومت برخلاف اهداف این اعلامیه (برابری، آزادی، حیات و خرسندی) عمل کند مردم حق خواهند داشت حکومت را «تغییر دهند یا از بین ببرند». اعلامیه استقلال فرانسه نیز به «حق مقاومت» در برابر حکومت سرکوب‌گر اشاره کرده است.^۳ قانون اساسی برخی از ایالات امریکا مانند ماساچوست، نیوهمپشایر، ماریلند،

^۱right to revolution- right to revolt- right to rebel- right to rebellion

^۲Social contract

^۳constitutionalism

^۴it is the right of the people to alter or to abolish it

^۵The aim of all political association is the preservation of the natural and imprescriptible rights of man. These rights are liberty, property, security, and *resistance to oppression*.





کارولین شمالی و تگزاس حق بر انقلاب را مشروط به عدم کفایت دولت مرکزی در تأمین امنیت، رفاه و سایر اهداف حکومت کرده‌اند. رویه قضایی امریکا نیز مؤید این امر است که چنانچه نافرمانی مدنی یا مقاومت در برابر یک تخلف بین‌المللی دولت، مانند نقض حقوق بشر یا آزمایش غیرقانونی سلاح هسته‌ای باشد، قیام ممنوع نخواهد بود.^۱

«حق انقلاب» که بعداً مفهومی کلی‌تر از آن تحت عنوان «حق تعیین سرنوشت داخلی» در ادبیات سازمان ملل متحد شکل گرفت، در مواردی که حکومت نامشروع باشد، قابل استناد است. اولین مصداق حکومت نامشروع در سازمان ملل متحد «حکومت نژادپرست» است. قضیه افریقای جنوب غربی (نامیبیا) در دیوان بین‌المللی دادگستری و قضیه رودزیای جنوبی (زیمبابوه)، آنگولا و زامبیا در شورای امنیت سازمان ملل متحد بیانگر حق انقلاب مردم تحت حکومت‌های نژادپرست و تکلیف سایر دولت‌ها در عدم شناسایی این حکومت‌ها است. دومین شکل حکومت نامشروع که ممکن است حق تعیین سرنوشت یا حق انقلاب را برای مردم ایجاد کند «حکومت ناقض حقوق بشر و بشردوستانه» است. رویه شورای امنیت سازمان ملل متحد راجع به مداخله بشردوستانه در قضایایی مانند بوسنی هرزه‌گوین، سومالی، رواندا، تیمور شرقی، کنگو، چاد، افریقای مرکزی و راجع به مسئولیت حمایت در قضایای دارفور سودان، لیبی، ساحل عاج و یمن بیانگر عدم مشروعیت این نوع حکومت‌هاست (Western and Goldstein, 2011: 48-50).

در عین حال شکل دیگری از حکومت یعنی «حکومت غیر مردم‌سالار» به عنوان حکومت نامشروع مورد توجه برخی از کشورها بوده است. در مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر مورخ ۱۹۴۸ بیان شده است «اساساً حقوق انسانی را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر به عنوان

^۱United States v. May, 622 F.2d 1000, 1009 (9th Cir. 1980).

با این حال دادگاه کالیفرنیا، نافرمانی مدنی و تظاهرات و آتش زدن و جلوگیری از حرکت ناو امریکایی توسط یک مبارز به استناد ضرورت جلوگیری از جنگ هسته‌ای را نپذیرفت؛ با این استدلال که «ضرورت بالقوه» برای مقاومت در برابر حکومت کافی نیست و باید «ضرورت فوری یا قریب‌الوقوع» (immediate, imminent fear and compulsion) وجود داشته باشد. ۱۶۲ Cal. App. 3d Supp. 1, 208 Cal. Rptr. 719.





آخرین علاج به قیام بر ضد «استبداد و سرکوب»^۲ مجبور نگردد.^۳ همچنین ماده (۱) مشترک میان میثاق حقوق مدنی و سیاسی و میثاق اقتصادی اجتماعی و فرهنگی مورخ ۱۹۶۶ به حق تعیین سرنوشت توسط «همه‌ی مردم» اشاره می‌کند.^۴ هرچند شیوه‌ی اعمال حاکمیت توسط همه‌ی مردم در این ماده مشخص نشده بود اما ماده (۲۵) میثاق حقوق مدنی و سیاسی نشان داد که بهترین شیوه‌ی اعمال این حق، شیوه‌ای از «مردم‌سالاری» یعنی انتخابات آزاد است. این ماده بیان می‌دارد «هر انسان عضو اجتماع حق و امکان خواهد داشت بدون هیچ‌یک از تبعیضات مذکور در ماده (۲) و بدون محدودیت غیرمعقول، الف - در اداره‌ی امور عمومی بالمباشره یا با واسطه‌ی نمایندگان که آزاد انتخاب شوند شرکت نماید. ب - در انتخابات ادواری که از روی صحت با آرای عمومی مساوی و مخفی انجام شود و تضمین‌کننده بیان آزادانه‌ی اراده‌ی انتخاب‌کنندگان باشد، رأی بدهد و انتخاب بشود...». کمیته حقوق بشر، در تفسیر ماده (۲۵) تأکید می‌کند که «هرچند میثاق، هیچ سیستم انتخاباتی مشخصی را تحمیل نمی‌کند، اما هر سیستمی که در دولت‌های عضو به کار گرفته می‌شود باید به آزادی بیان و اراده‌ی رأی‌دهندگان اثر واقعی ببخشد و از آن حمایت کند»^۵ (ن. ک. اسلامی و بشکار دانا، ۱۳۹۱: ۵۵). همچنین بند (۲) ماده (۲) کنوانسیون افریقایی حقوق بشر مورخ ۱۹۸۱ به حق مردم تحت استعمار و سرکوب در رهایی از سلطه به طرق پذیرفته شده در جامعه بین‌المللی اشاره می‌کند.^۶ بند (ب) ماده (۲۳) منشور حقوق بشر اسلامی (قاهره) به حق مشارکت هر فرد در اداره امور کشور اشاره کرده است.^۷

^۲tyranny and oppression

^۳ جالب توجه است در زمان تصویب اعلامیه، دولت‌های کوبا، شیلی و روسیه که موضوع مداخله‌های سیاسی غربی بودند، موافق این حق بودند و در مقابل کشورهای غربی مانند امریکا و انگلستان با آن مخالف بودند؛ موضعی که امروز به نظر می‌رسد معکوس شده است.

^۴All peoples have the right of self-determination. By virtue of that right they freely determine their political status and freely pursue their economic, social and cultural development.

^۵General Comment No. 25, 12/07/96. CCPR/C/21/Rev.1/Add.7, para. 21.

^۶Colonized or oppressed peoples shall have the right to free themselves from the bonds of domination by resorting to any means recognized by the international community.

^۷ ماده (۲۳) اعلامیه جهانی حقوق بشر اسلامی (Universal Islamic Declaration of Human Rights) مورخ ۱۹۸۱ مصوب سازمان غیردولتی شورای جهانی اسلام نیز تأکید می‌کند نقض حق آزادی می‌تواند درخواست کمک مردم سرکوب شده از دیگران را مشروع سازد.





در مجموع می‌توان گفت حتی اگر «حق انقلاب» علیه حکومت‌های دیکتاتور یا سرکوب‌گر و همچنین حکومت‌های ناقض حقوق بنیادین بشر در سطح ملی و منطقه‌ای پذیرفته شده باشد، در سطح بین‌المللی با توجه به اختلاف در مصادیق و اختلاف در رویه دولت‌ها به سختی می‌توان آن را به عنوان قاعده پذیرفت.^۱ در سایر وضعیت‌ها قیام مردم عموماً نه با عنوان انقلاب بلکه با عنوان «شورش»^۲ شناخته می‌شود. در هر صورت چه انقلاب و چه شورش در حقوق بین‌الملل ممنوع نشده است؛ صرفاً حقوق و تکالیف بین‌المللی در این وضعیت‌ها متفاوت خواهد بود. به طور مثال طبق نظر دیوان بین‌المللی دادگستری در افریقای جنوب غربی (نامیبیا) و طبق ماده (۴۱) طرح مسئولیت بین‌المللی دولت مورخ ۲۰۰۱ دولت‌های ثالث نباید حکومت نامشروع را شناسایی کرده و به آن کمک کنند، بلکه در مقابل طبق بند (۵) ماده (۵) اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل ناظر بر روابط دوستانه و همکاری میان دولت‌ها مورخ ۱۹۷۰ می‌توانند به مردم در حال انقلاب یاری رسانند.

۱-۲. حق بر سرکوب

از آنجا که شورش و انقلاب از امور داخلی هر کشور تلقی می‌شود، قاعده اولیه این است که حکومت می‌تواند در سرکوب آن اقدام نماید. انعقاد کنوانسیون‌های صلح لاهه مورخ ۱۹۱۹ پس از جنگ جهانی با رویکرد برتری ارتش کشور نسبت به شورشیان تدوین گردید. تنها استثنای عرفی این بود که در زمان اشغال، مردم تحت اشغال حق دفاع مشروع را علیه اهداف دشمن داشتند (Smith, 2004: 7). این عرف به طور ضمنی در ماده (۲) مشترک کنوانسیون‌های ژنو مورخ ۱۹۴۹ تحت عنوان «مقاومت مسلحانه»^۳ متجلی شد و بعداً در قطعنامه‌های سازمان ملل متحد نیز تأکید شد. این عقیده وجود دارد که حق مقاومت مسلحانه

^۱ امروز چهل و سه کشور از نظام دیکتاتوری (اعم از موناشری مطلق، موناشری نیمه‌مشروطه، موناشری مشروطه، مشترک‌المنافع و...) برخوردارند که در مجموع حدود یک چهارم نظام سیاسی کل کشورهای دنیا را شامل می‌شوند. https://en.wikipedia.org/wiki/List_of_current_monarchies

^۲belligerency, insurgency, insurrection, rebellion

^۳armed resistance or armed struggle

در قطعنامه‌ی مذکور حق مقاومت مسلحانه علاوه بر وضعیت اشغال نظامی در وضعیت (A/RES/47/83 (1982) استعمار نیز مشروع دانسته شده است.





مردم، وضعیت را مشمول حقوق مخاصمات بین‌المللی می‌کند و از قلمروی درگیری‌های داخلی خارج می‌سازد (ساعد، ۱۳۸۷: ۵۵). رویه سازمان ملل متحد نشان داد که سرکوب قیام‌کنندگان در وضعیت‌های اشغال، استعمار و نژادپرستی نامشروع است و حتی سایر دولت‌ها متعهد به کمک به آن‌ها برای رهایی هستند.

این سؤال باقی است که آیا حکومت‌ها، جز در وضعیت‌های مذکور، حق توسل به زور علیه معترضین را خواهند داشت؟ پروفیسور برونو سیما با تفسیری که از بند (۳) ماده (۲) منشور ملل متحد ارائه می‌دهد معتقد است توسل به زور تنها در روابط میان «دولت‌ها» ممنوع است و این مقرر در باره مخاصمات داخلی ساکت است (عزیزی، ۱۳۸۷: ۲۹). طبق این تفسیر دولت حق توسل به زور علیه انقلابیون را در سایر وضعیت‌ها خواهد داشت، هرچند در مقابله‌ی حکومت با معترضین محدودیت‌هایی وجود دارد.

چنانچه انقلاب بدون اقدام نظامی باشد و وضعیت به سطح مخاصمه‌ی مسلحانه داخلی نرسیده باشد، دولت لازم است در چارچوب موازین «حقوق بشر» عمل نماید، حتی اگر وضعیت پیش آمده مصداق وضعیت «اضطرار عمومی» موضوع ماده (۴) میثاق حقوق بشر مدنی و سیاسی باشد، دولت حق سلب برخی حقوق مانند حق حیات را نخواهد داشت (حیدر پیری، ۱۳۹۴: ۶۳). در این حالت، ماده (۸) اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری بیان می‌دارد «دولت‌ها حق ندارند برای حفظ تمامیت ارضی خود به کشتار غیرنظامیان دست زنند»، و همچنین مقدمه قطعنامه در تعریف تجاوز بیان می‌دارد «دولت‌ها نباید برای محروم کردن مردم از حق تعیین سرنوشت، آزادی و استقلال، به زور توسل جویند». باید توجه داشت که در این گفتمان حتی اگر انقلاب حق باشد، یک «حق جمعی» خواهد بود و لذا تعقیب کیفری اقدامات فردی یا سازمانی طبق قانون امکان‌پذیر خواهد بود (Maier, 1972: 33). در هر صورت سرکوب شورشیانی که اقدامات تروریستی انجام می‌دهند، به استناد تعهدات بین‌المللی ناظر بر سرکوب تروریسم امکان‌پذیر خواهد بود (Lippman, 1990: 355).

اما چنانچه انقلاب به سطح یک مخاصمه‌ی مسلحانه داخلی برسد، طرف دولتی با رعایت حقوق بشردوستانه می‌تواند شورشیانی که مشارکت مستقیم در مخاصمه دارند را مورد هدف نظامی قرار دهد. باید توجه داشت که بازداشت شورشیان در مخاصمات موضوع ماده (۳)





مشترک کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو به آن‌ها وضعیت اسیر اعطا نمی‌کند و صرفاً حقوقی مانند دسترسی به نهادهای بی‌طرف را اعطا می‌کند، اما بازداشت آن‌ها در مخاصمات موضوع پروتکل دوم الحاقی به کنوانسیون‌های ژنو^۱ در شرایطی^۲ موجب اعطای وضعیت اسارت به آنها خواهد شد.^۳

۲. شناسایی و حکومت ناشی از انقلاب

گروه انقلابی در جریان انقلاب ممکن است به عنوان شورشی، طرف متخاصم، نماینده‌ی مشروع مردم و یا حکومت در تبعید مورد شناسایی کشورهای خارجی قرار گیرد. شناسایی یک گروه به عنوان نماینده‌ی مشروع مردم اصولاً چند مزیت به دنبال دارد: (۱) به مبارزه آن گروه در مقابل دولت مرکزی مشروعیت می‌بخشد (۲) موجب پذیرش بین‌المللی وضعیت می‌شود (۳) موجب مشروعیت کمک‌های مالی می‌شود (Talmon, 2011: 2).

اما با پیروزی انقلاب، حکومت جدید ممکن است به طور دفاکتو و یا دژوره مورد شناسایی قرار گیرد. به لحاظ نظری شناسایی حکومت یک «شناسایی تأسیسی» است که می‌تواند آغازگر روابط بین‌المللی میان دولت شناسایی‌کننده و دولت شناسایی‌شده باشد که شامل ارتباط دیپلماتیک، انعقاد معاهدات بین‌المللی، مسئولیت بین‌المللی و ... می‌شود. شناسایی حکومت جدید زمانی مشروع است که حکومت مرکزی نامشروع نباشد. این موضوع در بند (۲) ماده (۴۱) طرح مسئولیت بین‌المللی دولت به تاریخ ۲۰۰۱ نیز ذکر شده

^۱ برای احراز یک مخاصمه تحت صلاحیت پروتکل دوم الحاقی، مخاصمه باید در سرزمین یکی از متعاهدین این پروتکل محقق شود، یک طرف مبارزه باید نیروهای مسلح مخالف یا دیگر گروه‌های سازمان‌یافته‌ی مسلح باشد که تحت فرماندهی مسئول به عملیات می‌پردازد، چنان‌که کنترلی را بر قسمتی از سرزمین داشته باشند که بتوانند عملیات نظامی پایدار و هماهنگی را انجام دهند و قادر به اجرای این پروتکل باشند. (ماده (۱) پروتکل دوم الحاقی به کنوانسیون‌های ژنو مصوب ۱۹۷۷).

^۲ با کسانی که عضو نیروهای مسلح یا داوطلب نظامی بوده و یا از فرماندهی واحد و نشان نظامی برخوردار بوده به عنوان اسیر طبق کنوانسیون سوم ژنو برخورد خواهد شد.

^۳ صلیب سرخ در تلاش بوده است تا اعلامیه‌ای راجع به اعمال حقوق بشردوستانه در قیام‌های داخلی برای توسعه حقوق بشردوستانه تهیه نماید (Theodor Meron, 1984: 859-868).





است که دولت‌ها ملزم به عدم شناسایی «وضعیت مبتنی بر نقض جدی»^۱ هستند. به عبارت دیگر بر خلاف «کشور» که معیار شناسایی آن «حاکمیت مؤثر» بر سرزمین است، معیار شناسایی «حکومت»، «مشروعیت» آن است (ضیایی، ۱۳۸۹: ۱۱۵).

در حال حاضر شناسایی حکومت‌های استعارگر، اشغالگر و نژادپرست و گروه‌های تروریستی، غیرقانونی است. از نظر برخی از کشورها و حقوق‌دانان شناسایی «حکومت‌های ناقض حقوق بشر» و «غیرمردم‌سالار» هم جایز نیست. به طور مثال ایالات متحده آمریکا پیش شرط شناسایی کشورهای جانشین شوروی سابق را اصلاحات مردم‌سالار اعلام کرده بود (Auron, 2013: 471). همچنین عرف بین‌المللی در منطقه آمریکای جنوبی طبق دکترین توبار^۲ مانع از شناسایی «حکومت‌های ناشی از کودتا و انقلاب» می‌شود. عدم شناسایی حکومت کودتا در سیرالئون در سال ۱۹۹۷، و عدم شناسایی حکومت کودتا در هندوراس توسط سازمان کشورهای آمریکایی در سال ۲۰۰۹، و عدم شناسایی حکومت کودتا در ماداگاسکار توسط اتحادیه آفریقا در سال ۲۰۰۹ ناشی از همین نگرش بوده است (Auron, ۲۰۱۳: ۴۹۴). دو کنوانسیون آمریکای مرکزی مورخ ۱۹۰۷ و ۱۹۲۳ پا را از این فراتر نهاده‌اند و اعضا را ملزم به عدم شناسایی «حکومت‌های ناشی از انقلاب» چه برخاسته از کودتا و غیر آن کرده است.^۳

شناسایی زودرس یک گروه شورشی یا انقلابی به عنوان حکومت در صورتی که پیش از آن حکومت مرکزی مشروع را به طور دژوره شناسایی کرده باشد، می‌تواند مسئولیت بین‌المللی آن دولت را به دنبال داشته باشد. شناسایی گروه شورشی یا انقلابی «جنبه‌ی تأسیسی» خواهد داشت و لذا مشارکت در جایگزین شدن آن توسط حکومت دیگر «مداخله



^۱situation created by a serious breach

^۲Tobar Doctrine

^۳ این دو معاهده معروف به "معاهدات واشنگتن" به دنبال کنفرانس بین‌المللی آمریکای مرکزی با هدف عدم شناسایی حکومت‌های جدید و تأسیس دیوان دادگستری آمریکای مرکزی تصویب شد. بعداً در سال ۱۹۳۲ دکترین شناسایی این معاهدات از سوی کاستاریکا و اسالوادور مورد اعتراض قرار گرفت (Salisbury, 1974: 453-478).



در امور داخلی» تلقی خواهد شد.^۱ پس گرفتن شناسایی از حکومت پال پات در ویتنام از سوی انگلستان در ۱۹۷۹، استرالیا در ۱۹۸۱ و شناسایی حکومت ساندینیست‌ها پیش از پیروزی انقلاب در نیکاراگوئه در ۱۹۷۹ توسط سازمان کشورهای آمریکایی از این جمله است (Auron, 2013: 481). در مقابل برخی معتقدند در صورت نامشروع شدن حکومت، عدول از شناسایی لازم است زیرا شرط اساسی شناسایی حکومت که «مشروعیت» است، زایل شده است (Roth, 2000: 178)؛ ضمن اینکه شناسایی حکومت جدید در برابر حکومت ناقض حقوق بشر می‌تواند اقدامی در برابر تخلفات بین‌المللی حکومت تلقی شود (Berlin, ۲۰۰۹: ۵۳۴).

باید توجه داشت بعد از موفقیت انقلاب، حکومت سابق ممکن است به مبارزه با حکومت جدید ادامه دهد که در این صورت دولت‌های خارجی می‌توانند حکومت سابق را به عنوان «حکومت در تبعید» یا «نماینده‌ی مشروع مردم» مورد شناسایی قرار دهند. به عنوان مثال این اختلاف نظر در مورد حکومت چاد میان فرانسه و لیبی وجود داشت که هر کدام از دولت‌های مذکور، گروه مورد حمایت خود را به عنوان حکومت قانونی چاد به رسمیت شناختند و در نتیجه مداخله خود در چاد را بنا بر دعوت دولت قانونی توجیه نمودند (Kufuor, 2002: ۳۸۲). در طول دوران جنگ سرد، اختلاف در شناسایی میان دولت‌ها از جهت تعیین مشروعیت حکومت، کم و بیش در خصوص کشورهای ویتنام، نیکاراگوئه، آنگولا، مجارستان، افغانستان، چکسلواکی، جمهوری دومینیکن و گرانادا نیز وجود داشته است (Auron, 2013: 481).

^۱ دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه فعالیت‌های نظامی و شبه‌نظامی در و علیه نیکاراگوئه اظهار می‌دارد که حمایت از مخالفان داخلی به خودی خود مداخله محسوب نمی‌شود، اما حمایت از مخالفان با هدف «اجبار دولت برای تغییر نظام سیاسی» مداخله در امور داخلی است.

Case Concerning Military and Paramilitary Activities in and against Nicaragua (Nicaragua V. United States Of America), 1986, para. 241.



۳. حقوق جانشینی و حکومت ناشی از انقلاب

پس از تشکیل حکومت جدید، موضوع جانشینی حکومت جدید در معاهدات و دیون و مسئولیت بین‌المللی مطرح می‌شود که لازم است مورد بررسی قرار گیرد.

۳-۱. معاهدات بین‌المللی

این فرضیه در حقوق بین‌الملل وجود دارد که تغییرات داخلی تأثیری بر مناسبات حقوقی بین‌المللی کشور از جمله معاهدات بین‌المللی ایجاد نمی‌کند که از آن به «اصل تداوم دولت»^۱ یاد می‌شود. استدلال‌های این فرضیه به این شرح‌اند: ۱- دولت تابع حقوق بین‌الملل است و حکومت‌ها صرفاً نماینده دولت هستند و این دولت‌ها، و نه حکومت‌ها، هستند که عضو معاهدات می‌شوند (Noonan, 1984: 302). ۲- رویه دولتی نیز در حمایت از این نظریه بوده است. در این رابطه می‌توان به پذیرش اعتبار معاهدات پس از انقلاب هلند در سال ۱۸۱۷، انقلاب دوم فرانسه در سال ۱۸۴۷، انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷، انقلاب چین در سال ۱۹۴۹ (Noonan, 1984: 309)، انقلاب لهستان در سال ۱۹۴۷، انقلاب چهارم فرانسه در ۱۹۴۴ (Talmon, 1998: 131-137) و انقلاب جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ اشاره نمود. ۳- کنوانسیون پان امریکن در خصوص معاهدات مورخ ۱۹۲۸ و کنوانسیون جانشینی دولت‌ها بر معاهدات مورخ ۱۹۷۸ نیز مبتنی بر اصل تداوم دولت‌اند. ۴- اصل احترام به وفای به عهد نیز مؤید اصل تداوم دولت است.

در مقابل برخی به تأثیر تغییر حکومت بر تعهدات بین‌المللی حکومت جدید معتقدند. دلایل این فرضیه عبارتند از ۱- انقلاب با جدایی تفاوت شکلی ندارد؛ در انقلاب و جدایی، مردم علیه نظام سیاسی و اجتماعی شورش می‌کنند و حکومت جدیدی ایجاد می‌کنند؛ خصوصاً اگر انقلاب در بخشی از سرزمین موفق شود تفاوتی با جدایی نخواهد داشت. ۲- منشأ الزام آور بودن معاهدات رضایت دولت‌ها است، از این رو اگر ساختار سیاسی تغییر کند می‌تواند منشأ الزام معاهده را تحت تأثیر قرار دهد (Noonan, 1984: 309). ۳- تغییر حاکمیت می‌تواند مصداق تغییر بنیادین اوضاع و احوال^۲ و متعاقباً موجبی برای خاتمه‌ی



^۱continuity of State

^۲rebus sic stantibus



معاهدات باشد. روسیه پس از انقلاب ۱۹۱۷ و چین پس از انقلاب ۱۹۴۹ ابتدائاً به همین قاعده استناد نمودند.^{۴۱} - رویه دولت‌ها نیز در حمایت از این رویکرد وجود داشته است. به طور مثال دولت انگلستان در بیانیه دیپلماتیک خود پس از انقلاب چین در سال ۱۹۴۹، عضویت حکومت [سابق] چین در کنوانسیون هواپیمایی کشوری بین‌المللی (شیکاگو) را ملغی اعلام نمود و همچنین حکومت جدید الجزایر در سال ۱۹۶۰ عضویت [حکومت سابق] الجزایر به عنوان مستعمره فرانسه در پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) را ملغی اعلام نمود (Talmon, ۱۳۸: ۱۹۹۸).

در هر صورت کمیسیون حقوق بین‌الملل در تفسیر ماده (۶۲) [ماده (۵۹) سابق] کنوانسیون حقوق معاهدات مورخ ۱۹۶۹ با اشاره به اختلاف نظر اعضای کمیسیون راجع به تأثیر تغییرات نظام سیاسی حکومت بر معاهدات اشاره می‌کند که قطعاً تغییرات سیاسی صرف در یک حکومت از قلمروی ماده مزبور (راجع به تغییر بنیادین اوضاع و احوال) خروج موضوعی دارد. با این حال کمیسیون معتقد است که تغییرات سیاسی که موجب شود «اتحاد سیاسی»^۲ را از نظر هر دو طرف یک معاهده تحت الشعاع قرار دهد، می‌تواند مشمول قاعده تغییر بنیادین اوضاع و احوال شود (International Law Commission, 1966: 259). استثنائی بودن تغییر بنیادین اوضاع و احوال در موجبات خاتمه معاهدات بین‌المللی و تأکید کمیسیون حقوق بین‌الملل بر استثنائی بودن «انقلاب» در مصادیق این ماده، خود بیانگر ثبوت «اصل تدام دولت» بر معاهدات بین‌المللی در انقلاب‌ها است. همچنین رویکرد معاهده جانشینی دولت‌ها بر معاهدات مورخ ۱۹۷۸ نشان می‌دهد که نمی‌توان تغییر حکومت را دلیل بر بی‌اعتباری معاهدات حکومت سابق دانست، چرا که طبق این معاهده تغییرات در کشور از جمله جدایی، اتحاد، انضمام و ادغام نیز مانع اجرای تعهدات شخصی و عینی تا جایی که مرتبط با آن دولت است، نخواهد بود [ماده (۱۵)] که به طریق اولویت تغییرات داخلی بی‌تأثیر خواهد بود.

^۱ دو نگرش به این اصل وجود دارد: نگرش ذهنی که لازم است تغییر برخلاف قصد مشترک طرفین معاهده باشد و نگرش عینی که لازم است تغییر مغایر با اجرای معاهده باشد (Noonan, 1984: 316).

^۲political alignment





تنها استثنای معاهده جانشینی دولت‌ها بر معاهدات، راجع به دولت‌های تازه استقلال یافته است که معاهدات شخصی برای آن‌ها لازم‌الاجرا نخواهد بود [ماده (۱۶)]. منظور از «دولت‌های تازه استقلال یافته»^۱ از نظر کمیسیون حقوق بین‌الملل «دولت‌های رهایی یافته از استعمار یا دولت‌های خارج شده از نظام قیمومت، سرپرستی، حمایت و سایر اشکال مشابه» بوده‌اند (International Law Commission, 1974: 176). در هر صورت در پابندی حکومت جدید به معاهدات عام‌الشمول و معاهدات عینی (معاهدات ارضی و مرزی) تردیدی وجود نخواهد داشت.

۲-۳. دیون خارجی

در رابطه با دیون به جای مانده از حکومت سابق مفهوم «دیون منفور»^۲ در رویه‌ی بین‌المللی مطرح شده است. همان‌طور که «جهت نامشروع» معامله موجب بی‌اعتباری معامله می‌شود، دیون بین‌المللی با «هدف نامشروع» غیرقابل مطالبه خواهد بود. برخی معتقدند کلیه‌ی دیون «حکومت‌های نامشروع» باید نامشروع محسوب شوند با این فرض که کلیه‌ی فعالیت‌های اقتصادی چنین حکومتی نامشروع است، این در حالی است که برخی دیون حکومت‌های نامشروع صرف فعالیت‌های عمرانی و زیرساختی کشور می‌شود، لذا بهتر آن است به جای تأکید بر مفهوم «حکومت منفور» بر مفهوم «دیون منفور» تأکید شود (Bolton And Skeel, 2007: 88).

دیون منفور به سه دسته دیون جنگی، دیون انقیاد و دیون رژیم تقسیم می‌شوند. دیون جنگی دیونی هستند که رژیمی سیاسی برای تأمین مخارج جنگ آن را از کشور دیگری به صورت دین می‌گیرد تا هزینه‌های جنگ را بتواند با آن تأمین نماید. دیون انقیاد دیونی هستند که حکومتی برای سرکوبی انقلاب‌های آزادی‌بخش مردمی و یا شورش‌ها و گسترش دامنه‌ی استعماری حکومت و تسلط، آن را از کشوری وام گرفته باشد. دیون رژیم نیز دیونی می‌باشند که رژیم با خصایص استبدادی دیونی را نه برای منفعت مردم کشورش، بلکه برای تقویت



^۱Newly Independent State

^۲Odious Debts



حاکمیت استبدادی خویش بر کشور تحمیل می‌کند، این نوع دیون هم عموماً برای سرکوب انقلاب‌های مردمی و نهضت‌های آزادی بخش استفاده می‌شوند (فیوضی، ۱۳۶۴: ۱۲۷).

رویه‌هایی در پذیرش اصل عدم پرداخت دیون منفور از سوی حکومت ناشی از انقلاب یا تغییر وجود دارد. در سال ۱۸۶۰ خوارز رئیس جمهور وقت مکزیک دیون میرامونت^۱ (رئیس جمهور اسبق) برای کشور مکزیک را نپذیرفت زیرا که خوارز بر این باور بود این دیون برای حفظ منافع و جایگاه ماکسیمیلیان امپراتور سابق مکزیک با نرخ سودهای فاحش به ضرر کشور مکزیک به وجود آمده است (فیوضی، ۱۳۶۴: ۱۲۸). همچنین در سال ۱۹۱۷ حکومت تینوکو در کاستاریکا تغییر نمود و موضوع بدهی او به رویال بانک کانادا به داوری ارجاع داده شد. داوری معتقد بود حکومت جدید کاستاریکا ملزم به پرداخت این بدهی نیست چون بانک کانادایی می‌دانسته است که تینوکو شخصاً از وام مورد نظر بهره‌مند می‌شود (Buchheit and others, 2007: 1217). همچنین هشتاد درصد از بدهی‌های عراق به آمریکا و اعضای کلوب پاریس^۲ بعد از اشغال عراق توسط آمریکا در سال ۲۰۰۳ و طی سفرهای مکرر وزیر امور خارجه اسبق ایالات متحده مورد بخشش قرار گرفت (شیرغلامی، ۱۳۸۴: ۸۹۴).

با این حال براساس رویه‌های موجود به نظر می‌رسد حکومت‌های ناشی از انقلاب ترجیح می‌دهند که بازپرداخت دیون منفور را نیز بر عهده بگیرند یا تقاضای بخشش آنها را مطرح کنند، مثلاً دولت نلسون ماندلا پس از سقوط رژیم آپارتاید، در قبال دیونی که این رژیم بخش زیادی از آن را صرف تجهیز پلیس و ارتش برای سرکوب سیاهان کرده بود، قبول نمود. همچنین اگر چه سوموزا دیکتاتور نیکاراگوئه تا پانصد میلیون دلار از ثروت‌های این کشور را غارت کرده بود، ارتگا رهبر ساندنیستا بیان کرد دیون سوموزا را پرداخت خواهد

^۱Miguel Miramón

^۲: کلوب پاریس یا کشور های گروه ۱۰ در تاریخ ۱۹۶۰ میلادی تأسیس گردید و در ابتدا دارای ده عضو دایمی بود. امروزه اعضای دایمی کلوب پاریس شامل ایالات متحده آمریکا و هجده کشور هم پیمان دیگرش می‌شود که شامل: انگلستان، اتریش، استرالیا، بلژیک، کانادا، دانمارک، فنلاند، فرانسه، آلمان، ایرلند، ایتالیا، ژاپن، هلند، نروژ، روسیه، اسپانیا، سوئد و سوئیس است.





کرد (شیرغلامی، ۱۳۸۴: ۸۸۸). به نظر می‌رسد دولت‌ها بازپرداخت دیون منفور را می‌پذیرند زیرا شاید بر این باور باشند که امتناع آن‌ها ممکن است منجر به ضبط دارایی آن‌ها در خارج و یا دست‌کم تیرگی روابط بین‌المللی شود.

معاهده جانشینی دولت بر اموال، اسناد و دیون دولتی مورخ ۱۹۸۳ دیون را به نسبت منافع به «دولت جدیدالتأسیس» قابل انتقال می‌داند که این وضعیت به طریق اولویت برای «حکومت جدیدالتأسیس» نیز قابل اعمال است. تنها استثنای معاهده مزبور ناظر بر وضعیتی است که دولت جدید یک دولت تازه استقلال یافته باشد [ماده (۳۸)].

۳-۳. مسئولیت بین‌المللی

در حقوق مسئولیت بین‌المللی دولت، اصل بر عطف به‌ماسبق نشدن مسئولیت است. با وجود این در مواردی از جمله تشکیل حکومت جدید این مسئولیت می‌تواند به گذشته عطف شود. چنانچه انقلابیون موفق به تشکیل حکومت شوند به استناد اصل «دولت در حال گذار»^۱ که بیانگر نوعی اهلیت ناقص یا در حال شکل‌گیری برای جبهه مبارز است و مستند به بند (۱) ماده (۱۰) طرح کمیسیون حقوق بین‌الملل، حکومت جدید نسبت به تخلفات بین‌المللی خود در جریان انقلاب مسئولیت بین‌المللی خواهد داشت. در واقع حکومت جدید ادامه‌ی اراده‌ای تلقی می‌شود که از ابتدای انقلاب شکل گرفته است.^۲ همچنین به استناد «اصل تداوم دولت» حکومت جدید نسبت به تخلفات بین‌المللی حکومت سابق نیز مسئولیت بین‌المللی خواهد داشت.^۳

اما چنانچه انقلابیون موفق به تشکیل حکومت نشوند، حکومت مرکزی به استناد «فارس ماژور» نسبت به تخلفات بین‌المللی خود و شورشیان، مسئولیت بین‌المللی نخواهد داشت،

^۱State in nascendi

^۲ این اصل در قضیه Bolivar Railway Company این‌گونه بیان شد: دولت، مسئول تعهدات یک انقلاب موفق از آغاز آن است زیرا که در تنوری، دولت از ابتدا نماینده‌ی اراده‌ی ملی در حال تغییر است که نهایتاً در تشکیل دولت جدید متبلور می‌شود. R.I.A.A. Vol. IX, p. 445, (1903) at p. 453.

^۳ قانون داخلی مالزی به طور مثال در همین راستا بیان می‌دارد «تمام حقوق و تعهدات و مسئولیت‌های مربوط به ایالت بورنئو ... قبل از روز استقلال مالزی به دولت مرکزی فدرال منتقل می‌شود». Malaysia Act, 1963 (International Law Commission, 2017: 31)





چرا که فورس ماژور از موجبات رافع مسئولیت بین‌المللی است. فورس ماژور وقایع غیرقابل پیش‌بینی، غیرقابل پیش‌گیری و خارج از اراده است. شورش و انقلاب به زعم کمیسیون حقوق بین‌الملل از مصادیق فورس ماژور است (International Law Commission, ۷۶: ۲۰۰۱). اما اگر حکومت در سرکوب انقلاب خارج از ضرورت نظامی عمل کرده باشد و یا تلاش معقول برای جلوگیری از تخلفات بین‌المللی را به عمل نیاورده باشد مسئولیت بین‌المللی خواهد داشت.

همچنین اگر حکومت مرکزی شورشیان را مورد عفو قرار داده باشد و یا آشتی ملی شکل داده باشد و یا دولت وحدت ملی ایجاد نماید، به نوعی که ساختار حکومت فعلی با نمایندگان معترضین در هم آمیخته شود، نمی‌تواند به فورس ماژور استناد نماید (ILC Commentaries, 2001: 51).

لازم به ذکر است که بند (۵) ماده (۶) پروتکل دوم الحاقی به کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو راجع به مخاصمات مسلحانه غیر بین‌المللی مورخ ۱۹۷۷ با هدف حفظ و اعاده صلح تأکید می‌کند که «حاکمان در رأس قدرت» باید در پایان مخاصمه [داخلی] تمام تلاش خود را برای «عفو» افرادی که در مخاصمه شرکت جسته‌اند به کار گیرند و در صورت پیروزی، طرف مبارز را مورد «عفو عمومی» قرار دهند. جمع این دو قاعده، راه متناقض‌نمایی را پیش روی حکومت مرکزی قرار خواهد داد.

باید توجه داشت از نظر کمیسیون حقوق بین‌الملل زمانی حکومت جدید مسئولیت بین‌المللی دوران انقلاب را به ارث می‌برد که انقلابیون واجد ویژگی‌های جنبش شورشی^۲ باشند. ماده (۱۰) طرح مسئولیت با تفکیک میان شورشیان انقلابی و شورشیان جدایی طلب حقوق مسئولیت بین‌المللی این دو گروه را جدا می‌کند.^۳ منظور از جنبش شورشی، گروه‌های غیردولتی سازمان‌یافته هستند که شرایط مذکور در پروتکل دوم الحاقی به

^۲authorities in power

^۳Insurrectional movement

^۳ در حالی که در بند (۱) ماده (۱۰) مربوط به انقلابیون به عبارت «جنبش شورشی» (insurrectional movement) بسنده می‌کند، در بند (۲) ماده در کنار این عبارت به تعبیر «دیگر جنبش‌ها» (other movements) نیز اشاره می‌کند.





کنوانسیون‌های ژنو یعنی کنترل بر بخشی از سرزمین، سازماندهی، فرماندهی و قابلیت اجرای قواعد پروتکل را به دست آورده باشند. از نظر این طرح چنانچه گروه غیردولتی این شرایط را به طور کامل نداشته باشد پس از تغییر حکومت، حکومت جدید مسئولیتی در خصوص اعمال آن‌ها نخواهد داشت، در حالی که اگر چنین گروهی موفق به جدایی شود مسئولیت بین‌المللی آن‌ها به دولت جدید منتسب خواهد بود (زمانی و ضیایی، ۱۳۹۰: ۶۴).

۴. وضعیت بیداری اسلامی

با آغاز روند بیداری اسلامی در منطقه که واجد سه مؤلفه‌ی استبداد/استکبار ستیزی، مردمی بودن و اسلامی بودن بود، مسایل حقوقی بار دیگر مورد توجه قرار گرفت. اعتراضات در تونس آغاز شد و بعد از مصر و لیبی به بحرین، سوریه و یمن رسید.

انقلاب تونس در حالی رخ داد که حکومت غیرمردم‌سالار در آن اعمال حاکمیت می‌کرد. انقلاب تونس در سال ۲۰۱۱ بدون مداخله فاحش کشورهای خارجی محقق شد. پناهندگی بن علی رئیس‌جمهور سابق تونس به عربستان سعودی نشان از مخالفت عربستان با جریان انقلاب در تونس داشت. همچنین لیبی نیز با انقلاب تونس مخالفت نمود. اختلاف مواضع دولت‌ها در وضعیت تونس مانع ایجاد رویه‌ای در تثبیت مشروعیت حکومت مردم‌سالار در حقوق بین‌الملل است. موضعی از حکومت جدید تونس راجع به پذیرش معاهدات بین‌المللی، دیون خارجی و مسئولیت بین‌المللی حکومت سابق به دست نیامده است.

با آغاز اعتراضات علیه حکومت قذافی در لیبی اقدامات خشونت‌بار از سوی این حکومت اعمال گردید. در قطعنامه ۱۹۷۳ مقامات لیبی به دلیل نقض حقوق بشر، حقوق بشردوستانه، حقوق پناهندگان و نقض آزادی رسانه مسئول شناخته شدند.^۲ مداخله‌ی ناتو در لیبی پیروی



^۱ <https://www.telegraph.co.uk/news/worldnews/africaandindianocean/tunisia/Gaddafi-bring-back-Ben-Ali-theres-none-better.html> /۸۲۶۲۸۵۹
^۲ S/RES/1973 (2011)



قطعه‌نامه شورای امنیت سازمان ملل متحد با استناد به مسئولیت حمایت از شهروندان می‌تواند تأیید نگرش عدم مشروعیت حکومت ناقض حقوق بشر و بشردوستانه در رویه سازمان ملل متحد باشد؛ هرچند ناتو خود در مبارزه با حکومت قذافی مرتکب جرایم بشردوستانه نیز گردید (ساعد و جاودانی مقدم، ۱۳۹۰: ۲۴). این شیوه برای مداخله‌ی نظامی خارجی پیش از این در وضعیت‌هایی چون کردستان عراق و کوزوو در صربستان نیز وجود داشته است.

شناسایی شورای انتقالی لیبی به عنوان «نماینده مشروع مردم» توسط کشورهای غربی نیز بیانگر مشروع دانستن انقلاب علیه حکومت دیکتاتور و ناقض حقوق بشر و بشردوستانه از سوی این کشورها است. فرانسه اولین کشوری بود که «شورای ملی لیبی» را به عنوان «نماینده مشروع مردم لیبی» به رسمیت شناخت. شبیه همین شناسایی از سوی قطر، مولداوی، گامبیا، سنگال، ترکیه، اردن، اسپانیا و آلمان صورت گرفت (Talmon: 2011). ادعا شده است که شناسایی شورای انتقالی لیبی و متعاقب آن پس گرفتن شناسایی از حکومت لیبی در راستای قطعه‌نامه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۳ شورای امنیت است، چرا که این قطعه‌نامه‌ها از دولت‌ها می‌خواهند تا «تمام اقدامات ضروری» برای حل موضوع لیبی اتخاذ نمایند و از آنجا که حکومت قذافی متهم به نقض حقوق بشردوستانه در جنگ داخلی لیبی بوده است و قذافی و خانواده‌ی او مورد تحریم شورای امنیت قرار گرفته بودند، لذا پس گرفتن شناسایی از این حکومت قابل دفاع خواهد بود (Halabi, 2012: 387). پس از موفقیت انقلاب نیز حکومت انتقالی سریعاً مورد شناسایی کشورها قرار گرفت. انقلاب لیبی نشان داد که بخشی از جامعه بین‌المللی، در شناسایی زودهنگام جریان‌های ضد حکومت دیکتاتور و ناقض حقوق بشردوستانه در مواردی که بحران بین‌المللی پیش آمده باشد و یا منافع آن‌ها را تأمین نماید، کوتاهی نمی‌کنند.

با مصادره اموال حکومت سابق لیبی به دستور قطعه‌نامه شورای امنیت این احتمال مطرح می‌شود که دیون حکومت سابق لیبی در زمره‌ی دیون منفور تلقی شود. برخی معتقدند تغییر رویکرد قذافی در دوران حکومت خود مبنی بر عدم حمایت از تروریسم، توقف فعالیت‌های





هسته‌ای و جبران خسارت در حادثه تروریستی لاکربی موجب می‌شود که دیون زمان حکومت سابق، دیون منفور تلقی نشود (Bolton And Skeel, 2007: 103). با این حال حکومت جدید اعلام نمود که بدهی‌های حکومت سابق که ناشی از «ارتشاء» بوده باشد را تأمین نخواهد کرد (Espósito and others, 2013: 268) که رویه‌ای در تقویت دکترین «دیون منفور» در حقوق بین‌الملل تلقی می‌شود.

در مقابل، وضعیت بحرین همچون وضعیت تونس دکترین نامشروع بودن حکومت غیرمردم‌سالار و ناقض حقوق بشر را با تناقض مواجه کرده است. مداخله‌ی عربستان در بحرین و سکوت جامعه بین‌المللی در حمایت از حکومت دیکتاتور آل خلیفه بیانگر تزلزل این دکترین است، خصوصاً اینکه معترضین در بحرین بیش از آنکه مخالف دیکتاتوری در بحرین باشند مخالف تبعیض مذهبی در بحرین هستند (Panara and Wilson, 2013: 7).

باید توجه داشت که در بحرین «حکومت اقلیت» اهل سنت بر اکثریت شیعیان، حاکم است. اقدامات حکومت بحرین در رابطه با شیعیان مصداق نقض قواعدی از حقوق بشر مانند حقوق اقلیت است. هرچند در بحرین گروهی که حاکمیت را در دست دارد اقلیت است و اکثریت تحت حکومت است، اما کمیسیون فرعی سازمان ملل متحد راجع به جلوگیری از تبعیض و حمایت از اقلیت‌ها، اقلیت را گروه «غیرحاکمی» می‌داند که خواستار رفتار برابر با دیگران است. در این نگرش «اقلیت کیفی» جای خود را به «اقلیت کمی» می‌دهد؛ خصوصاً اینکه «هدف از حقوق اقلیت‌ها رفع تبعیض در تمام اشکال آن [سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی] است» (فضایلی و کرمی، ۱۳۹۵: ۱۳۴).^۲ همچنین ظلم و سرکوب سیستماتیک اکثریت شیعه در بحرین که قابل مشاهده است (علی خداوردی، ۱۳۹۴: ۱۷۷) می‌تواند از مصادیق جنایت علیه بشریت باشد.

^۱The United Nations Sub-Commission on the Prevention of Discrimination and the Protection of Minorities (UNSCPDPM)

^۲ همچنین سلب تابعیت از معترضین بحرین و به طور خاص شیخ عیسی قاسم رهبر معترضین با نقض مقررات حقوق بشری مختلفی همراه بوده است (مقامی، ۱۳۹۶: ۳۷۲-۳۷۱).





در صورتی که حکومت بحرین را ناقض حقوق بشر بدانیم، می توان گفت که طبق ماده (۴۱) طرح مسئولیت بین المللی دولت، شناسایی انقلابیون به عنوان معترض یا نماینده‌ی مشروع مردم جایز است و دولت‌ها نباید به حکومت مرکزی در این رابطه مساعدت نمایند. همچنین غارت اموال عمومی و اراضی دولتی توسط رژیم حاکم در بحرین (علی خداوردی، ۱۳۹۴: ۱۷۷)، می تواند موجب استناد به دیون نامشروع از سوی حکومت بعدی در خصوص روابط پولی، مالی و سرمایه گذاری با حکومت فعلی شود.

اما در سوریه به نظر می رسد حکومتی مبتنی بر حداقل مؤلفه های مردم سالاری موجود است و لذا حق سرکوب در چارچوب موازین حقوق بشر و بشردوستانه برای حکومت مرکزی باقی خواهد ماند. سوریه از انتخابات دوره ای ریاست جمهوری برخوردار است و در آخرین انتخابات در سال ۲۰۱۴ با مشارکت بیش از هفتاد درصد حائزین شرایط، بشار اسد با بیش از نود درصد آراء رییس جمهور باقی ماند. مشارکت مردم در انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات نمایندگان مجلس در سوریه بر خلاف موارد تونس، لیبی و بحرین، نشان دهنده ی تحقق حق تعیین سرنوشت در این کشور است.

شناسایی «جبهه ملی سوریه» به عنوان نماینده مشروع سوریه از سوی نشست دوستان سوریه در حالی است که این جبهه واجد گروه های تروریستی مانند ارتش آزاد سوریه و جبهه النصره است و شناسایی یک گروه تروریستی بر خلاف تعهد بین المللی مندرج در ماده (۴۱) طرح مسئولیت بین المللی [تعهد به عدم شناسایی] و تعهدات مربوط به مبارزه با تروریسم بین المللی است. این در حالی است که ادعا می شود شناسایی معترضان در سوریه به معنای شناسایی حق تعیین سرنوشت آنها است که حتی تأمین تسلیحات نظامی را برای آنها جایز می سازد (Gökçe, 2013: 295). اخراج سوریه از سازمان کنفرانس اسلامی، البته مانع از



^۱ برخی وضعیت سوریه را متأثر از بیداری اسلامی و بهار عربی می دانند و برخی بحران سوریه را آدرس تقلبی بیداری اسلامی می دانند. برای مطالعه بیشتر ن. کک. نوشین میرزایی جگلولویی و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۰۰-۷۳ و حسین روی وران، ۱۳۹۱: ۵۳-۵۲.



شناسایی حکومت وقت سوریه نخواهد بود. همان‌طور که تریگولی (دبیر کل وقت سازمان ملل) در سال ۱۹۵۰ درباره شناسایی، چنین ابراز نظر کرده بود که «قبول عضویت کشوری در سازمان ملل متحد به منزله [لزوم] شناسایی آن از طرف کشورهای عضو سازمان ملل متحد نیست».

حق و تعارض بین ملی حکومت ناشی از انقلاب با مکتب پایداری اسلامی

باید دقت کرد شناسایی شورشیان سوری به عنوان «نماینده مشروع مردم سوریه» صورت گرفته است که این نوع شناسایی منافاتی با شناسایی هم‌زمان حکومت مرکزی ندارد، لذا همان‌طور که اشاره شد این شناسایی یک شناسایی دفاکتو محسوب می‌شود. شناسایی شورشیان سوری به عنوان «طرف مخاصمه» موجب شناسایی وضعیت مخاصمه مسلحانه غیربین‌المللی می‌شود که به دنبال آن وضعیت بی‌طرفی برای ثالث ایجاد می‌کند و از این رو کمک نظامی به یکی از دو طرف درگیر موجب نقض بی‌طرفی شده و موجب مسئولیت بین‌المللی خواهد بود (ضیایی، ۱۳۹۵: ۱۴۱).

لازم به ذکر است که بخشی از مسئولیت بین‌المللی سوریه در جریان مبارزه با شورشیان به جهت فورس مازور قابل رفع است. همچنین سوریه مسئول اقدامات متخلفانه‌ی گروه‌های شورشی که خارج از کنترل حکومت مرکزی عمل می‌کرده‌اند نیست. با وجود این مذاکره‌ی حکومت سوریه و توافق با برخی گروه‌ها ممکن است به منزله‌ی تأیید و پذیرش مسئولیت بین‌المللی ناشی از اقدامات آن گروه‌ها تلقی شود.

در یمن، حوثی‌ها و جنبش انصارالله نمایندگی بخش عمده‌ای از مردم یمن را بر عهده دارند. با برکناری عبدالله صالح، دیکتاتور یمن، منصور هادی به عنوان رئیس جمهوری منتخب مردم انتخاب شد. منصور هادی در ۲۵ ژانویه ۲۰۱۵ استعفا می‌دهد و بعداً در ۲۷ مارس ۲۰۱۵ استعفای خود را پس می‌گیرد. فرار وی به عربستان و حمله‌ی ائتلاف عربی به یمن به استناد درخواست وی صورت می‌گیرد. در صورتی که درخواست منصور هادی قانونی قلمداد شود این رویه می‌تواند بیانگر نامشروع بودن انقلاب در حکومت‌های مردم‌سالار باشد. با این وصف قطع نظر از تردید در قانونی بودن درخواست وی، با ملاحظه‌ی





این که اغلب دولت‌های ائتلاف عربی [عربستان سعودی، امارات متحده عربی، قطر، کویت، بحرین، مراکش، مصر، اردن و سودان] دارای حکومت‌هایی غیرمردم‌سالار هستند، لذا نمی‌توان به آسانی این مورد را مؤید مشروعیت حکومت مردم‌سالار در حقوق بین‌الملل دانست.

شناسایی گروه مبارز الحوثی به عنوان نماینده مشروع مردم یمن مجاز می‌باشد و در واقع شناسایی در قالب حکومت دفاکتو با توجه به کنترل وسیع و مؤثر بر سرزمین یمن و نمایندگی طیف وسیعی از مردم یمن مورد قبول می‌باشد. شناسایی شورشیان به عنوان نماینده مشروع مردم می‌تواند ارسال کمک‌های مالی و نظامی به این گروه مبارز یمنی از سوی کشورها را توجیه‌پذیر سازد.

نتیجه‌گیری

صرف نظر از اینکه قیام مردم در ادبیات سیاسی «شورش» و یا «انقلاب» نامیده شود، برخی از حکومت‌های حاضر در جامعه بین‌المللی نتیجه‌ی انقلاب‌های داخلی بوده، و برخی از حکومت‌های حاضر نیز درگیر انقلاب‌های داخلی هستند. انقلاب به عنوان واکنش اجتماعی به نظام سیاسی حاکم به هر دلیلی که باشد، موجب تغییر «حکومت» می‌شود. برخی آشکال حکومت در نظام حقوق بین‌الملل نامشروع قلمداد شده است که در این وضعیت‌ها تغییر حکومت هر چند از طریق انقلاب، مشروع قلمداد شده است و حتی همکاری سایر دولت‌ها را نیز مشروع می‌سازد، هر چند در نامشروع بودن حکومت نژادپرست تردیدی نیست، اما در خصوص عدم مشروعیت حکومت‌های ناقض سیستماتیک حقوق بشر و بشردوستانه اختلاف در نظر و رویه وجود دارد. این اختلاف راجع به حکومت‌های غیرمردم‌سالار بیشتر نیز هست. هر چند ماده مشترک (۱) میثاقین حقوق بشر و ماده (۲۵) میثاق حقوق مدنی و سیاسی حقوق بشر و اسناد بین‌المللی و منطقه‌ای دیگر به اعمال حق تعیین سرنوشت از طریق «مشارکت مردمی» اشاره می‌کنند، اما شیوه خاصی از مردم‌سالاری مورد توافق قرار نگرفته است. در هر





صورت حقوق بین الملل سرکوب انقلاب از سوی حکومت مرکزی را، جز در مواردی که حق تعیین سرنوشت به معنای خاص [مشارکت سیاسی] وجود دارد، مجاز می‌داند.

شناسایی حکومت ناشی از انقلاب چنانچه زودهنگام باشد و همراه با شناسایی دژوره قبلی حکومت مرکزی باشد، به منزله‌ی مداخله در امور داخلی دولت است. گرایش‌هایی خصوصاً در امریکا لاتین وجود دارد که شناسایی حکومت‌های ناشی از کودتا و حتی انقلاب نامشروع قلمداد شود. پس از برپایی حکومت جدید، موضوع جانشینی در معاهدات، دیون و مسئولیت بین‌المللی مطرح می‌شود. نگرش کمیسیون حقوق بین‌الملل در تفسیر کنوانسیون حقوق معاهدات مورخ ۱۹۶۹ و نگرش معاهده جانشینی دولت‌ها بر معاهدات مورخ ۱۹۷۸ مبتنی بر اصل «تداوم دولت» نسبت به جانشینی حکومت جدید نسبت به معاهدات بین‌المللی است؛ مگر در خصوص معاهداتی که تغییر حکومت به مثابه‌ی تغییر بنیادین اوضاع و احوال به «اتحاد سیاسی» دو طرف معاهده لطمه وارد کند.

در خصوص دیون بین‌المللی حکومت سابق برای حکومت ناشی از انقلاب رویه‌های متعارض وجود دارد. با وجود این معاهده‌ی جانشینی دولت بر اموال، اسناد و دیون دولتی به تاریخ ۱۹۸۳ در سطح دکترین جانشینی بر دیون را در موارد جانشینی دولت پذیرفته است که به طریق اولویت برای حکومت جدید نیز قابل استفاده است. در صورت موفقیت انقلاب، مسئولیت بین‌المللی حکومت سابق به استناد اصل «تداوم دولت» و مسئولیت بین‌المللی انقلابیون در جریان انقلاب به استناد اصل «دولت در حال گذار» وجود خواهد داشت. در صورت ناموفق بودن انقلاب، مسئولیت بین‌المللی انقلابیون به استناد فورس ماژور قابل استناد به دولت نخواهد بود، مگر اینکه حکومت مرکزی آن‌ها را مورد عفو قرار دهد یا از آن‌ها در هیأت دولت استفاده کند. این در حالی است که بند (۵) ماده (۶) پروتکل دوم الحاقی به کنوانسیون چهارگانه ژنو راجع به مخاصمات مسلحانه غیربین‌المللی مورخ ۱۹۷۷ در پایان مخاصمات داخلی قدرت حاکم را به عفو شورشیان توصیه کرده است.





با بررسی وضعیت انقلاب‌های اخیر در منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا که به بیداری اسلامی شهرت یافته است می‌توان به این نتایج دست یافت: در وضعیت تونس نمی‌توان رویه‌ی متحدی برای نامشروع دانستن حکومت غیرمردم‌سالار یافت. از وضعیت یمن نیز نمی‌توان نامشروع بودن انقلاب در حکومت مردم‌سالار را استفاده کرد. همین‌طور در وضعیت بحرین نیز نمی‌توان رویه‌ی متحدی از سوی کشورها در محکومیت حکومت ناقض حقوق بشر یافت. در سوریه نیز هرچند تلاش می‌شود مواضع بین‌المللی علیه حکومت مرکزی به استناد نقض حقوق بشر و بشردوستانه باشد، اما گزارش گزارش‌گران بین‌المللی این ادعاها را بی‌اساس می‌سازد. در مقابل اما در وضعیت لیبی شناسایی زودهنگام شورای ملی لیبی از سوی دولت‌های مختلف به معنای نامشروع دانستن یک حکومت غیرمردم‌سالار و ناقض حقوق بشردوستانه از سوی آن‌ها بوده است. رویه سازمان ملل متحد نیز مؤید نامشروع دانستن حکومت ناقض حقوق بشر و بشردوستانه در لیبی است. وضعیت لیبی همچنین دگرگون‌کننده منفور برای حکومت ناشی از انقلاب در حقوق بین‌الملل را تقویت کرده است.

تشت رویه دولت‌ها در رویارویی با انقلاب‌های اخیر نشان می‌دهد که هنوز تا نامشروع دانستن حکومت‌های ناقض حقوق بشر و بشردوستانه و حکومت‌های غیرمردم‌سالار فاصله زیادی وجود دارد. تنها نمونه‌ی قابل توجه در سال‌های اخیر وضعیت لیبی بوده است که هم دارای حکومت غیرمردم‌سالار و هم دارای رویکرد نقض حقوق بشر و بشردوستانه بوده است و با وجود این با واکنش جامعه بین‌المللی همراه بوده است. راجع به جانشینی حکومت ناشی از انقلاب بر معاهدات بین‌المللی و دیون بین‌المللی و مسئولیت بین‌المللی سوابق کمتری وجود دارد و تا زمان کفایت این سوابق می‌توان اصول ناشی از معاهدات بین‌المللی را ملاک دانست و به نظریات مبتنی بر دگرگون‌کننده اتکا کرد.



منابع



۱. اسلامی، رضا و بشکار دانا، کتایون، ۱۳۹۲ش، حق دموکراسی در حقوق بین الملل معاصر، مجله حقوقی بین المللی، ش ۴۷.
۲. امینی، اعظم، ۱۳۸۸ش، نگرش حقوق بین الملل به شورش و قیام مردمی، سالنامه ایرانی حقوق بین الملل و تطبیقی، ش ۵.
۳. بیگ زاده، ابراهیم، ۱۳۹۵ش، از تعیین سرنوشت تا مقاومت در مقابل سرکوب، مجله تحقیقات حقوقی، ش ۷۶.
۴. پیری، حیدر، ۱۳۹۴ش، فراز و فرود حاکمیت در مقابله با شورش ها و ناآرامی های داخلی در پرتو حقوق بین الملل، مجله حقوقی دادگستری، ش ۹۲.
۵. خداوردی، علی، ۱۳۹۴ش، بیداری اسلامی در بحرین، فصلنامه انقلاب اسلامی، ش ۴۰.
۶. روی وران، حسین، ۱۳۹۱ش، تفاوت های حوادث سوریه با بیداری اسلامی منطقه، مجله پاسدار اسلام، ش ۳۶۶.
۷. زمانی، سید قاسم و ضیایی، سید یاسر، ۱۳۹۰ش، تعمیم نظام مسئولیت بین المللی بر بازیگران غیردولتی با تأکید بر مسئولیت جدایی طلبان، مجله حقوقی بین المللی، ش ۴۵.
۸. ساعد، نادر، ۱۳۸۷ش، حقوق بشردوستانه و مسائل نوظهور: جنگ های پسانوین، تهران، خرسندی، چ ۱.
۹. ———، و جاودانی مقدم، مهدی، ۱۳۹۰ش، حقوق بین الملل و انقلاب های خاورمیانه، گزارش کارشناسی مرکز پژوهش های مجلس.
۱۰. شیرغلامی، خلیل، ۱۳۸۴ش، نظریه دیون منفور: بدهی های عراق و غرامات جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه سیاست خارجی، ش ۳.





۱۱. شیروودی، مرتضی، ۱۳۸۸ش، انقلاب اسلامی و بیداری اسلامی: تأثیرگذاری و نمونه‌ها، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، ش ۱۶.
۱۲. ضیایی، سید یاسر و یدایی امناب، محسن، ۱۳۹۴ش، مداخله نظامی خارجی در مخاصمات مسلحانه غیربین‌المللی از منظر حقوق بین‌الملل: بررسی وضعیت عراق، سوریه، بحرین و یمن، مجله آفاق امنیت، ش ۲۸.
۱۳. طاهری، محمدحنیف، ۱۳۹۳ش، مبانی فلسفی حقوق بشر از دیدگاه جان لاک، مجله پرتو خرد، ش ۵ و ۶.
۱۴. عزیزی، ستار، ۱۳۸۷ش، استقلال کوزوو: بررسی مشروعیت جدایی یک جانبه در حقوق بین‌الملل، مجله حقوقی، ش ۳۸.
۱۵. فضایی، مصطفی و کرمی، موسی، ۱۳۹۵ش، تأملی بر نسبت میان حمایت از اقلیت ها و صلح و امنیت منطقه ای در اسلام و حقوق بین‌الملل، مجله پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب، ش ۲.
۱۶. فیوضی، رضا، ۱۳۶۴ش، دیون منفور، مجله حقوقی بین‌المللی، ش ۲.
۱۷. مقامی، امیر، ۱۳۹۶ش، سلب تابعیت شیخ عیسی قاسم از منظر حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی بحرین، مجله مطالعات حقوق عمومی، ش ۲.
۱۸. میرزایی جگرلویی، نوشین، کاظمی، سید علی اصغر و متقی، ابراهیم، ۱۳۹۶ش، پیامدهای هویتی بیداری اسلامی و بهار عربی در آسیای جنوب غربی؛ مطالعه موردی: سوریه، فصلنامه ژئوپلیتیک، ش ۱.

۱۹. Berlin, H., Alexander (2009), Recognition As Sanction: Using International Recognition Of New States To Deter, Punish, And Contain Bad Actors, University Of Pennsylvania Journal Of International Law, Vol. 31, No. 2.
۲۰. Bolton, Patrick And Skeel (2007), David, Odious Debts Or Odious Regimes?, Law And Contemporary Problems, Vol. 70, No. 83.
۲۱. Buchheit, Lee C., Gulati, G. Mitu and Thompson, Robert B. (2007), The Dilemma Of Odious Debts, Duke Law Journal, Vol. 56, No. 5.





۲۲. Case Concerning Military and Paramilitary Activities in and against Nicaragua (Nicaragua V. United States Of America), 1986, para. 241.
۲۳. Espósito, Carlos, Li, Yuefen and Bohoslavsk, Juan Pablo (2013), Sovereign Financing and International Law: The UNCTAD Principles on Responsible Sovereign Lending and Borrowing, Oxford Press.
۲۴. Gökçe Yasir (2013), Recognition of External Right to Self Determination and Syria Case, Law & Justice Review, Vol. IV, No. 2.
۲۵. Kufuor, Kofi Oteng (2002), The OAU and the Recognition of Governments in Africa: Analyzing Its Practice and Proposals for the Future, American University International Law Review, Volume 17, Issue 2.
۲۶. Halabi, Sam Foster (2012), Traditions of Belligerent Recognition: The Libyan Intervention in Historical and Theoretical Context, American University International Law Review, Vol. 27, No. 2.
۲۷. Lauritsen, Holger Ross and Thorup, Mikkel (2011), Rousseau and Revolution, Continuum International Publishing Group.
۲۸. Lippman, Matthew (1990), The Right of Civil Resistance Under International Law and the Domestic Necessity Defense Dickinson Journal of International Law, Vol. 8, No. 3.
۲۹. Maier, Pauline (1991), From Resistance to Revolution: Colonial Radicals and the Development of American Opposition to Britain 1765-1776, W.W. Norton.
۳۰. Meron, Theodor (1984), Towards a Humanitarian Declaration on Internal Strife, The American Journal Of International Law, Vol 78.
۳۱. Noonan, Philip (1984), Revolutions and Treaty Termination, Dickinson International Law Annual, Vol. 2, No. 2.
۳۲. Panara, Carlo and Wilson, Gary (2013), The Arab Spring: New Patterns for Democracy and International Law, Martinus Nijhoff Publishers.
۳۳. Report of the International Law Commission on Draft articles on Responsibility of States for Internationally Wrongful Act with commentaries, 2001.
۳۴. Roth, Brad R. (2000), Governmental Illegitimacy in International Law, Oxford University Press.

۳۵. Salisbury, Richard V. (1974), Domestic Politics and Foreign Policy: Costa Rica's Stand on Recognition 1923–1934, in *Hispanic American Historical Review*, Vol. 54, No. 3.
۳۶. Smith, Thomas. W. (2004), Old war, New war: International Humanitarian Law and the Domestic Atrocities Regime, Paper presented at the annual meeting of the International Studies Association, Le Centre Sheraton Hotel, Montreal, Quebec, Canada Online.
۳۷. Talmon, Stefan (1998), Recognition of Governments in International Law: With Particular Reference to Governments in Exile, Clarendon Press.
۳۸. ———, (2011), Recognition of the Libyan National Transitional Council, *ASIL Insight*, Vol. 15, No. 16.
۳۹. Western, Jon and Goldstein, Joshua S. (2011), Humanitarian Intervention Comes of Age: Lessons from Somalia to Libya, *Foreign Affairs*, Vol. 90, No. 6.
۴۰. Yearbook of the International Law Commission, 1966.
۴۱. Yearbook of the International Law Commission, 1974.

